

شرح غزلی از حافظ *

تقریر استاد علامه فقید بدیع الزمان فروزانفر

- ۶ -

بنویس این نکته که خود را ز غم آزاده کنی

خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

پیش از این اشاره کرده ایم که صوفی خود را صاحب اختیار نمی‌داند و تمام کائنات و موجودات و حرکت اجرام را تحت سلطه و اختیار خداوند می‌داند و حتی وقتی آرزوهای خود را موافق نقشه کلی می‌بیند شکرها می‌کند ، حافظ فرماید :

شکر خدا که از مدد بخت کار ساز
بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست
که اینجا شکر می‌کند برای اینکه آرزوی دوست او موافق آرزوهای کل شده تا
جائی که می‌فرماید :

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
در گردشند بر حسب اختیار دوست
و نیز معتقدند که تمام مقدرات بشر در جای دیگر حل و عقد می‌شود و انسان مستقیماً دخالتی در آن ندارد و چنانچه خود را تسلیم نکند و محکوم صرف اراده یزدانی نداند بسا اوقات که آرزوها و نقشه های شخصی او با آن نقشه اراده کل جور نخواهد آمد و باعث یأس و ناامیدی و ناگوار بودن زندگی خواهد شد ، این است که حافظ در این بیت هم مانند بسیاری از ابیات غزلیهای خود به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید : بیشتر اشخاصی که می‌خواهند بیش از رزق مقسوم بدست آورند دوچار زحمت بیهوده خواهند شد و جز خون دل خوردن فایده بی عایدشان نخواهد شد ،

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد

حالیاً فکر سمو کن که پر از باده کنی

آخر الامر : معادل سرانجام فارسی است و بالاخره که در فارسی استعمال می‌کنند ترکیب غلطی است و در عربی این کلمه با (ال) نیاسته ، به همین قریب فارسی در بند دوم ترکیب بند خود در مدح قول ارسال گوید :

دوش چون زلف شب بشانه زدند
رفتم کسر بر زمانه زدند
ماه را در چهار باناش چرخ
نویسم مسک پنهانانه زدند

* قطع جای این بحث و سبب اعتراض خوانندگان جمله شده از استاد دکتر بحر العلومی استماعاً شد که نامه دهته .

راست کردند بر نشانه زدند
 سر بر این سبزه آشیانه زدند
 حلقهٔ پر ز در و دانه زدند
 تاج عالی خسروانه زدند
 جملگی سر بر آستانه زدند
 که قزل ارسلان شهنشاه است

هر خدنگی که از مسیر شهاب
 از پی جدی کرسکان فلک
 گوش ناهید را که از پروین
 فرق بهرام را که از اکلیل
 آخر الامر پیش درگه شاه
 چرخ از آن لحظه باز آگاست

گل کوزه گر : « گر » برای ساختن صفت استعمال می‌شود مانند دادگر و ستمگر
 آهنگر و درودگسر و گاهی با کلمات عربی که داخل فارسی شده ترکیب می‌شود مانند
 ستمگر و گاهی هم معنی عمل را می‌رساند . یاریگر یعنی کسی که میخواهیم یاری و دوستی
 را طوری به او نسبت دهیم که گویی صفت و حرفهٔ اوست .

حالی : از کلمه حال است و در فارسی و عربی به صورت فی الحال و علی الحال و
 غیره بکار رفته است و حالی بمعنی نقد هم از همین ماده است . حالیا در اصل حالیا بوده ،
 منوچهری کلمهٔ علی الحال را به همین معنی آورده است :

بباید علی الحال کابینش کرد بیرزد به کابین چنین دختری

توضیح : چنانکه سابقاً اشاره کرده‌ایم بین حافظ و خیام تشابهی است منتهی ظاهرشان
 مختلف است ، در این بیت نیز فکر حافظ فکر خیامی است و رنگ حافظی دارد . کلمهٔ
 « کوزه گر » در ادبیات فارسی موضوع بسیاری از اشعار شده و چنانکه می‌دانیم در رباعیات
 خیام مکرر آمده و سایر شعرا نیز در این موضوع سخن پرداز می‌کرده‌اند .

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوس است

عیش با آدمی چند پسر بزاده کنی

آدم : مقصود از آدم در ادبیات مذهبی ابوالبشر است و این روایت از ایرانیان
 رسیده و در داستان شی و مشیانه است و ابوریحان نیز آنرا ذکر کرده و اصل آن هم از
 هندیها است . آدم را در عربی از کلماتی چند مشتق می‌دانند ، از جمله بعضی آن را ازدادیم ،
 که بمعنی خاك است مشتق می‌دانند و برخی از « ادمه » بمعنی گندم گون گرفته‌اند ، باری
 آدم موضوع آشنه‌یی چند است و از جمله : معصیت کردن ، از بهشت بیرون رفتن ، توبه و غیره
 و اول هر چیز را به وی نسبت می‌دهند و حتی اول کسی که شر گفته آدم است و گویند آدم
 با ابلیس مشاعره کرده و عیب اینک اول شعری که آدم گفته به زبان عربی است و از اینجاست
 معلوم میشود که آنرا اعراب ساخته‌اند . دولتشاه سمرقندی در مقدمهٔ تذکرهٔ خود چنین آورده :
 « علماء آثار اتفاق کرده اند که اول کسی که در عالم شعر گفت آدم صفی بود علیه السلام
 و سبب آن بود که چون بفرمان رب الارباب آن منظر پاک به عالم خاك هبوط فرمود ظلمت
 این زندان فانی به چشمش ناخوش نمود ، گرد عالم به ندامت و ماتم می‌گردید و ربنا ظلمنا
 گویان جو یای عفو کریم منان می‌بود و بعد از خلعت غفران بیدار زوج و بعد از آن بیدار
 اولاد متسلی شد و در آن حال هائیل مظلوم را قابین مشوم یکشت و آدم را باز داغ غربت

و ندامت تازه شد ، در مذمت دنیا و مرثیهٔ فرزند شعر گفت . و شیخ ابوعلی مسکویه رحمة الله علیه در کتاب «آداب العرب و الفرس» این قضیه را بدین منوال بیان می کند: قال امیر المؤمنین الحسین بن علی رضی الله عنهما کان ابی علیه الصلوة والسلام بالكوفة فی الجامع اذ قام الرجل من اهل الشام فقال یا امیر المؤمنین انی اسئلك عن اول من قال الشعر فقال : آدم علیه السلام . قال و ما کان شعره قال لما نزل من السماء فی الارض فرای تربتها وسعتها و هواها و قتل قایل هابیل فقال الشعر :

تفیرت البلاد و من علیها

تفیر کل ذی لون و طعم

و پس از آن چند بیت در مرثیهٔ فرزندمی سراید و بعد ابلیس او را جواب می گوید .
مولوی فرماید :

خوش فرود آمد بسوی پایگاه

هردوپا استاد استفنار را

وز بهانه شاخ تا شاخی بجست

چونکه جان دادن بدید از پیش و پس

از پدرد آموزکادم در گناه

چون بدید آن عالم الاسرار را

بسر سر خاکستر انده نشست

ربنا انا ظلمنا گفت و بس

تا آنجا که گوید :

آب و روغن ترك کن اشکسته باش

نفحه انا ظلمنا می دمند

همچو ابلیس لعین سخت رو

توهم ای عاشق چو جرمت گشت فاش

آنکه فرزندان خاص آمدند

حاجت خود عرض کن حجت مجو

هوس : آرزوی بی بنیاد .

شیش : در عربی بمعنی زندگی است چنانکه گویند: عاش سعیداً و مات سعیداً. عیش بمعنی معاش یعنی گذراندن و سرمایهٔ زیستن استعمال شده، در فارسی بخوش گذرانی نیز اطلاق میشود. **چند :** از اعداد است و اگر با معدود ذکر شود و بر آن مقدم باشد مثل چند نفر ، عدد است ولی اگر بعد از معدود باشد مثل تنی چند صفت است .

معنی شعر : در مذهب این معنی موجود است که ثواب و عقاب در بهشت و جهنم است . بهشت در مذاهب اندکی با هم اختلاف دارد اما کم و بیش به آن اشاره شده است ، در مذهب زرتشت و موسی ذکر شده است که اشخاص نیک و خیر خواه به بهشت و بدکاران به جهنم خواهند رفت و نتیجهٔ اعمالشان را خواهند دید ولی در اسلام این موضوع مفصل ذکر شده و تفصیل بهشت اسلامی از سایر مذاهب بر مراتب بیشتر است و علما این بهشت را مدینهٔ فاضله دانسته اند و پیغمبر اکرم فرماید که هر چه آنجاست کاملترین اشیا بی است که در این دنیا موجود است . در کتاب «عین الحیات» مجلسی و «رسالة الففران» معری این موضوع بطور مفصل موجود است .

برای مسألهٔ بهشت اهل دین معانی مختلف در نظر داشته اند ، در صدر اسلام اشخاصی بوده اند که بهشت را بدان معنی که عوام تصور می کنند انتقاد می کردند و این اشخاص دو گروه بودند ، یک عده از لحاظ لامذهبی و بی دینی وعده بی بعنوان عقیده و به مذهب انتقاد می کردند ، صوفیه و عرفا از گروه اخیرند . انتقاد بهشت جزو مذهب اسماعیلیه شد

و آنها می‌گفتند که مسألهٔ دوزخ و بهشت اساس صحیحی ندارد و حتی فردوسی هم از قول سعد وقاص با تمسخر و انتقاد بهشت را تعریف می‌کند ، در جواب نامهٔ که رستم به سعد وقاص نوشته چنین آمده است :

به تازی یکی نامه پاسخ نوشت	پدیدار کرد اندر او خوب و زشت
ز جنسی سخن گفت و از آدمی	ز گفتار پینمبیر هاشمی
ز توحید و قرآن و وعده و وعید	ز تأیید و از رسمهای جدید
ز قطران و از آتش و ز مهر بر	ز فردوس و از حور و از جوی شیر
ز کافور و غلمان و ماء معین	همان جوی آب و می و انگبین

در اشعار دورهٔ سامانی هم گاهی این معنی دیده می‌شود ولی کسی که آنرا شدیداً انتقاد می‌کند خیام است که بهیچوجه معتقد بمعاد نیست چنانکه از ذکر چند رباعی او این موضوع واضح می‌شود :

زاهد گوید که جنت و حور خوش است	من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر دست از آن نسیه بدار	کاواز دهل شنیدن از دور خوشست
و باز گوید :	

يك شیشه شراب و لب یار و لب کشت	این جمله مرا نقد و ترا نسیه بهشت
مشنو سخن بهشت و دوزخ از کس	که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت
و این فکر را یعنی اینکه بهشت را در همین دنیا باید بدست آورده خیام آورده و حافظ هم آنرا پرورانیده است چنانکه گوید :	

کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت	من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت
گدا چرا نزنند لاف سلطنت امروز	که خیمه سایه ابرست و بز مگه لب کشت
چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید	نه عاقل است که نسیه خرید و نقد بهشت
به می‌عمارت دل کن که این جهان خراب	بر آن سرست که از خاک ما بسازد خشت

چنان که می‌بینیم فکر فکر خیام است که غنیمت شمردن این چند دم را که در اینجا هستیم توصیه می‌کند . و باز گوید :

دل سراپردهٔ محبت اوست	دیده آئینه دار طلعت اوست
من که سر در نیاروم به دوکون	گردنم زیر بار منت اوست
تو و طوبی و ما و قامت یار	فکر هر کس بقدر همت اوست
و در جای دیگر گوید :	

در عیش نقد گوش که چون آبخورد نماند
 در عمق در رباعیات خیام واضح می‌گرداند که خیام می‌دانسته و یقین داشته که معاد نخواهد بود و سریعاً منکر آن بوده است ، نمی‌دانیم حافظ در این باب چه عقیده‌ی داشته است اما می‌دانیم که صوفیه بهشت را در خود می‌دانند و مولوی در جلد اول مثنوی در این معنی بحث کرده می‌فرماید :

کیف اصیحت ای صحابی صفا
کو نشان از باغ ایمان گر شکفت

گفت پیغمبر صباحی زید را
گفت عبداً مؤمناً باز او ش گفت
تا آنجا که گوید :

یا رسول الله بگویم سر حشر
هل مرا تا پرده ها را بردم
تا کسوف آید زمن خورشید را
وا نمایم راز رستاخیز را
دستها بپریده اصحاب شمال
وا گشایم هفت سوراخ نفاق
وا نمایم من پلاس اشقیما
دوزخ و جنات و برزخ در میان
وا نمایم حوض کوثر را بجوش
وانك تشنه گرد کوثر می روند
می بساید دوششان بر دوش من
اهل جنت پیش چشم ز اختیار
همچنین می گفت سرمست و خراب
گفت هین درکش که اسبت گرم شد

در جهان پیدا کنم امروز نشر
تا چو خورشیدی بتابد گوهرم
تا نمایم نخل را و بید را
نقد را و نقد قلب آمیز را
وا نمایم رنگ کفر و رنگ آل
در ضیای ماه بی خسف و محاق
بشنوایم طبل و کوس انبیا
پیش چشم کافران آرم عیان
کاب بر روشن زند بانگش بگوش
يك بيك را نام وا گویم کینند
نعره هاشان می رسد در گوش من
در کشیده یکدگر را در کنار...
داد پیغمبر گریبانش بتاب
عکس حق لایستحی زد شرم شد ...

شعرا در باب اینکه باید بهشت را در همین دنیا بدست آورد مضامین بسیاری ساخته اند
در این شعر حافظ نیز بهمان فکر بر می خوریم که گوئی به بهشتی بمعنی عام معتقد نیست و
ما را به غنیمت شمردن پنج روززندگانی وعیش نقد دعوت می کند و بهشت نسیه را به طالبان
آن وا می گذارد . تا تمام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نشرین پاریزی

گفتی پدرای شبی سیه ...
با این شعر من مسرا ز پاریزی

نیس - ۱۵ ژوئن ۱۹۷۱

باستانی پاریزی